

بسمه تعالی

فیلمنامه

سیاوش و سودابه

احمد نامجو

انتشارات ارسطو
(چاپ و نشر ایران)

۱۳۹۶

سرشناسه: نامجو، احمد، ۱۳۵۹ -
عنوان و نام پدیدآور: فیلمنامه سیاوش و سودابه / مولف احمد نامجو.
مشخصات نشر: مشهد: ارسطو، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۱۳۷-۲
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: نمایشنامه فارسی -- قرن ۱۴
موضوع: Persian drama -- 20th century
رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ س۹ الف۷۵ / PIR۸۳۶۲
رده بندی دیویی: ۸۲/۶۲ فا۸
شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۶۶۶۴۹

نام کتاب: فیلمنامه سیاوش و سودابه
مولف: احمد نامجو
ناشر: ارسطو (چاپ و نشر ایران)
صفحه آرای، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر
تیراژ: ۱۰۰۰
نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۶
چاپ: مدیران
قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۱۳۷-۲
تلفن های مرکز پخش: ۳۵۰۹۶۱۴۵ - ۳۵۰۹۶۱۴۶ - ۰۵۱
www.chaponashr.ir



انتشارات ارسطو



چاپ و نشر ایران

به نام خدا

ظهور تدریجی تصویر:

مجموعه‌ای از زوایا

صدای راوی داستان را حکایت می‌کند و ما آنچه را که او روایت می‌کند، خلاصه و گذرا می‌بینیم.

صدای راوی

در زمانهایی دور آن هنگام که قدرت جهان در دست سه امپراطوری چین، توران و مهم‌ترینشان ایران بود، کاووس شاه بر ایران حکومت می‌کرد، او حاکمی قدرتمند، دلیر و بسیار محبوب بود...

نمایی از قصر کاووس شاه:

کاووس شاه بر تخت نشسته است (او جوانی ۳۰ ساله و با هیبت است)
عده‌ای از سران سلطنتی به دورش جمع اند مردم عادی نیز حضور دارند
و شاه هدایایی را بین مردم پخش می‌کند. در این هنگام زنی از ندیمه‌های
حرمسرا وارد می‌شود و خبری را به شاه می‌دهد، او آشفته می‌شود.

کاووس شاه:

باخبر ندیمه از جا برمی خیزد و خارج می‌شود...

صدای راوی

(ادامه)

در همین زمان خبر به دنیا آمدن تنها فرزندش او را نگران می‌کند. چرا که ستاره شناسان طالعش را شوم دیده بودند و گفته بودند به محض تولدش قحطی و مرض این سرزمین را فرا خواهد گرفت.

کاووس شاه:

از چند تالار می‌گذرد تا به حرمسرا می‌رسد.

حرمسرا = اتاق ماه وش (همسر کاووس شاه)

ماه وش: در حال زایمان درد می‌کشد _ دردی که از زایمان می‌کشد قدری غیر طبیعی است، اتفاق ناخوشایندی در راه است چهره قابله پریشان است. بچه به دنیا می‌آید از حد طبیعی بزرگتر است _ مادر سر ز می‌میرد _ کاووس وارد می‌شود. از مرگ ماه وش شوکه می‌شود. از حال می‌رود. چند ندیمه مضطرب کنارش هستند - طیب در حال رسیدگی به اوست.

صدای راوی

(ادامه)

ماه وش - همسر کاووس شاه - دردر بسیاری برای زایمان این نوراد شوم کشید. نوزاد به دنیا آمد، اما، مادرش از دنیا رفت. کاووس شاه از

مرگ همسرش غرق اندوه می‌شود. مرگ ماه وش مردم را پربیشان می‌کند، گوئی مادر ملتی مرده است پس از خاک سپاری، در جلسه‌ای شاه با سران سلطنتی درباره‌ی سرنوشت نوزاد به شور می‌نشینند نوزادی که گفته شده بود با آمدنش قحطی و شیوع امراض کشنده در ایران زمین غیر قابل اجتناب است.

گورستان سلطنتی:

خاکسپاری ماه وش - خیلی عظیم از مردم عزادار و غمگین گه گوئی مادرشان مرده است، در صحنه هستند.

قصر (تالار شورا):

همه وزیران حضور دارند، از جمله پیلتن. (او مردی ۴۰ ساله پهلوان و سردار بزرگ سپاه است)

نوزاد قنذاق پیچیده داخل گهواره جلوی شاه و در نزدیکی پیلتن است - در تمام لحظاتی که دیگران حرف می‌زنند و ابراز نظر می‌کنند، پیلتن ساکت است و به چهره‌ی معصوم نوزاد می‌نگرد.

مهر نوزاد بر دلش می‌نشیند... اکثر وزیران رأی بر کشتن نوزاد می‌دهند.

صدای راوی

(ادامه)

بیشتر وزیران به نابود کردن وی رأی دادند، اما پیلتن که سردار کل ایران زمین بود و تا آن زمان جهان مانند او به خود ندیده بود، مهر کودک بردلش نشست و همه را از قتل کودک منصرف کرد پیلتن با اجازه‌ی پادشاه

سرپرستی کودک را بر عهده گرفت و وی را با خود به زابلستان برد تا وضعیت قحطی و امراض کشنده‌ای که پیشگویان پیشگوئی کرده بودند، سپری شد. پهلوان جان نوزاد را نجات می‌دهد و نامی زیبا بر او می‌نهد (سیاوش)

سالن شورا:

ناگهان پیلتن عصبانی می‌شود، چهره‌ی وزیران حکومت حکایت از ترسی دارد که می‌کوشند پنهانش کنند - کاووس شاه لبخند رضایت بر لبانش پدیدار می‌شود - پیلتن با اجازه شاه نوزاد را برداشته و از سالن خارج می‌شود.

(تصویر بر آخرین کلمه‌ی راوی یعنی سیاوش فید می‌شود و عنوان بندی فیلم بالا می‌آید)

خارجی - روز، دشتی جنگلی - حوالی زابلستان - چند هزار سال پیش

دشتی سرسبز و زیبا با درختان انبوه و گونه‌های متنوع از گیاهان وحشی - آواز پرندگان که در جنگل طنین انداز است - از زاویه دید سوم شخص، آهوئی را در حال چریدن می‌بینیم - چند متر آنسوتر شیری در کمین آهو است. پای آهو با طناب به درخت بسته است - همزمان با حمله‌ی شیر به آهو سیاوش از کمین بیرون می‌آید و در یک چشم برهم زدن شیر را گرفته و دست و پایش را می‌بندد. سیاوش همانند جنگلی‌ها لباس پوشیده است، او هم اکنون ۱۵ ساله است، اما آنقدر رشد کرده و قوی است که ۲۲ ساله می‌نماید - به محض شکار شیر، پیلتن از مخفیگاهش بیرون می‌آید و با دست زدن سیاوش را تشویق می‌کند.

پیلتن

آفرین بر تو... شاد باش... شاد باش...

سیاوش (خوشحال است)

این هم از آخرین آزمونم عموجان... از این آزمون سربلند بیرون
آمدم؟...

پیلتن

باز هم فراتر از حد انتظار... از نظر من شما لیاقت شاه شدن را
دارید...

زاویه‌ای دیگر:

جغدی سفید از دور پیش می‌آید و بر دوش پیلتن می‌نشیند. پیلتن جغد
را نوازش می‌کند و نامه‌ای را که بر پای چپش بسته شده است، باز می‌کند،
سیاوش بی تابانه منتظر است تا از موضوع نامه آگاه شود- پیلتن ابتدا
نامه را در سکوت می‌خواند. سپس لبخند رضایت بر لبانش نقش می‌بندد و
شروع به خواندن با صدای بلند می‌کند-

پیلتن

(خواندن نامه)

از کاووس شاه به سردار بزرگ ایران زمین پیلتن بزرگ خدای
یکتا را شاکر هستم که پیش‌بینی منجمان درباره‌ی فرزندم
سیاوش نادرست بود، اینجا نه خبری از خشکسالی است و نه
خبری از بیماری‌های واگیردار، پس هرچه سریع‌تر پهلوانم را

به من برسان که دیدگانم از فراغش کم سو شده ست و قامتم
خمیده شایسته ترین نعمتهای یزدان ارزانی شما باد،
(پیلتن نامه را می‌بندد و با خوشحالی خطاب به سیاوش:)

پیلتن

برویم آماده شویم سزاوار نیست شاه شاهان را بیش از این در
انتظار بگذاریم.

سیاوش:

عموجان، منظور پدر از خشکسالی و مرض چیست؟

پیلتن:

چیز مهمی نیست... ایشان... ایشان سلامت شما را ضمانت
کرده‌اند... برویم

خارجی - بازار - ایران زمین - روز

بازار، به نسبت شلوغ است - مردم در رفت و آمد و دستد هستند -
در هر حجره چیزی می‌فروشند. جارچیان حکومتی با طبل خبر آمدن سیاوش
را اعلام می‌کنند - در شهر ولوله می‌شود.

برخی خوشحال می‌شوند و برخی ناراحت و نگران...

جارجی

آهای مردم به گوش باشید، به هوش باشید، به گوش، شاهزاده‌ی بزرگ، سیاوش پهلوان، پس از ۱۵ سال دوری از وطن، به آغوش وطن باز می‌گردند. کاووس شاه بزرگ از همه خواسته اند به استقبال ایشان بشتابید.

مردم را می‌بینیم که دونفر دونفر باهم پیچ پیچ می‌کنند.

مرد ۱

خداوندگار رحم کند... اگر وجود شاهزاده شوم باشد، چه بر سر ما می‌آید...

مرد ۲

من به این خرافات اعتقادی ندارم، ۱۵ سال گذشته است. هیچ اثری از قحطی و بیماری نیست... برویم، ما هم برویم، ببینیم این شاهزاده‌ی جوان چگونه شاهزاده‌ای است.

داخلی - قصر کاووس شاه - روز

قصری بزرگ و با شکوه، ستونهای سنگی با مجسمه‌های زیبا، به ویژه مجسمه‌ی سر شیر، تزیین شده جلوه‌ی با شکوهی دارد

پرده‌های حریر رنگارنگی دیوارهای قصر را آراسته است. فرش‌های خوش نقش دستباف ایرانی چشم هر بیننده‌ای را خیره می‌کند. چند نفر از غلامان و خدمه قصر در حال تزئین هستند. شور و شوق ساکنین قصر

بیانگر استقبال از شاهزاده‌ی جوان است. کاووس شاه به همراه وزیران وارد سالن اصلی قصر می‌شوند. بین آنها مشاجره‌ای درگرفته است. در میانه تالار متوقف می‌شوند. خدمه دست از کار می‌کشند و گوش به فرمان می‌ایستند. با اشاره کاووس شاه کارشان را از سر می‌گیرند.

وزیر دربار

سرور من، هنوز اذهان عمومی، درباره‌ی این جوان خراب است.

کاووسی شاه

شما از کدام جوان سخن می‌گویید؟

وزیر دربار

عذر می‌خواهم منظورم شاهزاده‌ی جوان بود، جسارتم را ببخشید...

وزیر کشور

این خبر سران کشورهای همسایه را نیز پریشان کرده است، آنها نیز نگرانند مبادا قحطی و بیماری کشورهایشان را فراگیرد، ممکن است واکنش بدی نشان دهند.

کاووسی شاه

تترسید همسایگانمان ترسوتر از این سخنان اند که بخواهند بر ما واکنش نشان دهند،

می‌ماند مردمان. منجمان گفته بودند به محض تولد نوزاد آن

اتفاقات خواهد افتاد، چه شد؟ جز خیر و برکت ما چیزی ندیدیم.
مردم ما خود چشم و گوش دارند، عقل دارند،
ما هم تابع رأی مردمیم...

وزیر دربار

پس دست کم جانشینی شان را اکنون مطرح نکنید، برای این کار
قدری زود است.

کاوسی شاه

بهترین زمان ممکن همین است... کم کم دارم به شما دونفر
مشکوک می‌شوم،
نکند در سرتان افکار پلیدی می‌پرورانید؟

وزیران

خ...خ...خیر سرورم، جانمان فدای کاوس شاه بزرگ...

کاوسی شاه

پس، خاموش باشید و در کاری که به شما مربوط نیست، دخالت
نکنید.

(به وزیر کشور) شما با من بیایید...

(به وزیر دربار) شما بمانید و بر کار اینان نظارت کنید.

شاه به همراه وزیر کشور خارج می‌شود - وزیر دربار غرولندی می‌کند -

ناراحتی خود را با فریاد بر سر غلامی فرو می‌نشانند. که سینی گل از دستش رها شده است. سودابه از دری وارد می‌شود.

سودابه

چه خبر است، جناب وزیر، چه خبر است...؟!
عصبانیتتان را بر سر این غلام بینوا فرو می‌نشانید

وزیر دربار

بانوی من... اینجا مکان مناسبی برای سخن گفتن نیست.

سودابه

(طعنه می‌زند)

جگر شیر نداری سفر عشق مکن... با یک تهدید سرورم سر
رشته‌ی امور از دستتان خارج شده است؟
ما را باش، جگر خودمان از جگر ملازمانمان بیشتر است...
چه شد؟! کار به جایی نبردید؟

وزیر دربار

شما که ناظر همه چیز بوده‌اید، نتیجه را بهتر از من می‌دانید.

سودابه

من گوشم خریدار این یاوه سرایی‌ها نیست، آن جوانک کوه نشین
نباید جانشین شود.

سودابه با عصبانیت خارج می‌شود... وزیر دربار در مانده می‌ماند.

خارجی - روز - میدان بزرگ قصر

میدانی بزرگ که دور تا دورش مملو از جمعیت است. در میانه‌ی میدان فضایی برای یک نمایش پهلوانی درست شده است.

مردم یکپارچه مشتاق دیدن نمایش هستند. جایگاهی ویژه در بالای قصر، مشرف بر میدان دیده می‌شود. **کاووسی شاه** در جایگاه نشسته است. در سمت چپش سودابه (زنی زیبا با چشمانی مکار) نشسته است - دو زن دیگر که از بزرگان هستند، در کنارش نشسته اند، یکی از آنان ساغر، همسر وزیر دربار، جمشید است. پسر بچه‌ای پنج ساله روی زانوان سودابه نشسته است. او آرش پسر سودابه است. در سمت راست کاووس شاه ابتدا سیاوش سپس پیلتن نشسته است. بقیه وزرا پشت سر **کاووسی شاه** ایستاده اند.

از جمله وزیر دربار. (او مردی پنجاه ساله با ریش بلند است) **کاووسی شاه** بر می‌خیزد و مردم با فریاد شادی خود را از حضورش ابراز می‌کنند. کاووس شاه دست خود را بلند می‌کند، همه ساکت هستند.

کاووسی شاه

مردم ایران زمین، یزدان را در حضور شما سپاس می‌گوییم، از آن روز که فرزندان سیاوش را به آغوش ما بازگردانید.

در این خصوص زحمات پهلوان سپهسالار ما پیلتن بر کسی پوشیده نیست - می‌دانم که او آموزگار بزرگی است و آنچه باید یک شاهزاده‌ی جوان بداند بدو آموزش داده است

من سیاوش را در اینجا به عنوان جانشین خویش برمی‌گزینم.

فریاد جمعیت

لحظه‌ای کاووس شاه آرام می‌گیرد تا مردم احساساتشان را ابراز کنند. بعضی از وزیران از تصمیم کاووس شاه چهره‌شان درهم می‌رود از جمله وزیر دربار، سودابه خشمگین است که با تحریک بانو ساغر تشدید می‌شود.

بانو ساغر

این هم از جانشینی سرور کوچکم که از دست رفت
(دستی بر سر آرش می‌کشد)

سودابه

مگر این آرزو را با خود به گور ببرد...
(نگاهی به سیاوش می‌اندازد)
سیاوش از نگاه سودابه جذاب است.

سودابه

همیشه آرزو داشتم که جوانی سرورم را درک می‌کردم،
این پسر در زیبایی و رشادت بر پدر پیشی گرفته است.

بانو ساغر

افکارتان تنم را می‌لرزاند، فراموش کرده اید که سردار بزرگ

ایران زمین آموزگار او بوده است...

سودابه

هه... کمان ابروانم پیلتن را نیز شکار می‌کند، چه رسد به این جوان کوهی که عمرش را در کوهستان سپری کرده بی آنکه زنی را ببیند.

ببین نگاهش را چگونه ب جمعیت دوخته... به گمانت در جمعیت به دنبال چیست؟

کاووس شاه دوباره دستش را بلند می‌کند و جمعیت آرام می‌شود. سپس ادامه میدهد.

کاووس شاه

مردم من، بهتر است شاهزاده آنچه آموخته بر ما عرضه دارد تا به همه ثابت شود که وی لیاقت جانشینی مان را دارد. جناب پیلتن، اکنون نوبت شماست.

جمعیت دوباره هورا می‌کشند. کاووس شاه می‌نشیند. پیلتن برمی‌خیزد. با اشاره‌ی دست او طبل نواخته می‌شود. چند سرباز یک میز که روی آن شمشیر، تیر و کمان، کلاه خود و زره دیده می‌شود و یک هدف تیراندازی و پنج حلقه، سوار بر پایه که در امتداد هم در راستای هدف قرار دارد، همه چیز آماده برای اجرای برنامه پرتاب تیر با کمان است. طبل قطع می‌شود، پیلتن به سیاوش اشاره می‌کند. سیاوش از پدر اجازه می‌گیرد. کاووس شاه رخصت می‌دهد. پیلتن اشاره می‌کند که از پله‌ها پایین برود اما سیاوش در میان حیرت جمعیت با چابکی از این ستون به آن ستون می‌پرد. همه هورا